

چند خاطره از پروفیسور پیاتیه

دکتر حاج نورعلی تابنده

اولین سفری که پروفیسور پیاتیه به ایران کرد (مسلاً قبل از سفر دوم شیعه شدن و تشرّف به قلمرو عرفان که در اوایل سال ۱۳۴۵ شمسی صورت گرفت) به مشهد مشرف شده بود. در آن موقعیت گرچه سائقه دینی و معنوی در او موجود بود، مع هذا جنبه توریستی سفر غلبه داشت. تصادفاً همان ایام مرحوم حضرت آقای حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه رهبر طریقه عرفانی نعمت‌اللّهی گنابادی به زیارت مشهد مشرف شده بودند. پروفیسور پیاتیه به دیدار ایشان می‌رود. وی مدّتها بود که از درد و کسالتی می‌نالید که تمام سازمان عظیم پزشکی فرانسه علت واقعی آن را درک نکرده بودند. ناله خود را از این درد همیشگی مزاحم به اطلاع ایشان نیز می‌رساند. ایشان موضع درد را می‌پرسند و سپس آن را لمس کرده و چند ثانیه ماساژ می‌دهند و اظهار امیدواری می‌کنند که به زودی خداوند شفا خواهد داد.

پروفیسور از مشهد به تهران و از تهران به فرانسه می‌رود و متوجّه می‌شود که

در این دو سه روز دردی نداشته است و متدرجاً درمی یابد که از این درد برای همیشه رهایی یافته است. لذا مشتاق به زیارت مجدد حضرت آقای صالح علیشاه می شود و همسر او که از جنبه معنوی با او همگام بود و رشته مطالعه اش بر مسائل عرفانی متمرکز بود، در این اشتیاق نیز با او همراهی می کند و هر دو به قصد رفتن به بیدخت (که این اسم را در سفر اول شنیده و دانسته بود) در اواخر اسفند ۱۳۴۴ عازم تهران می شوند.

آنها در هواپیما متحیر بوده اند که بیدخت کجاست و با چه وسیله ای می توانند به آنجا بروند. و این تحیر در موقع پیاده شدن از هواپیما به اوج خود می رسد. در این اثنا از چند نفر که در گوشه ای نزدیک به او مشغول صحبت بوده اند، در میان جملاتشان کلمه بیدخت به گوش مرحوم پیاتیه می رسد. او جلو می رود و به زبان فرانسه (چون فارسی نمی دانست) از آنها استطلاع می نماید. آنان نیز فرانسه می دانسته اند و بعد از صحبت و اطلاع از قصد او می گویند: ما هم عازم بیدخت هستیم که عید نوروز را در آنجا باشیم. آنان دو بلیت برای این مسافری نیز می گیرند (خوشبختانه در آن ایام تهیه بلیت فوری، ممکن و آسان بود) و متفقاً به بیدخت می روند.

مخلص نیز در آن ایام بیدخت بودم و به مناسبت دانستن زبان فرانسه با او در آن چند روز محشور بودم. پروفیسور پیاتیه از ایشان (حضرت صالح علیشاه) تقاضا کرد که دقایقی را به او اختصاص دهند تا سؤالاتی بنماید. ایشان وقت تعیین کردند. در آن جلسه، وی سؤالات مذهبی و اخلاقی و عرفانی از جمله در مورد سلسله مطرح کرد. ایشان فرمودند: «رهبر الهی باید از طرف خداوند مستقیم یا به واسطه تعیین گردد.» و حتی پیامبران بزرگ را مثال زده و فرمودند: «عیسی (ع) نزد یحیی (ع) پیغمبر رفت و از او خواست که وی را غسل تعمید

دهد. یحیی (ع) مقام معنوی عیسی (ع) را به او تذکر داد ولی عیسی (ع) فرمود امروز مقتضا این است که تو به من تعمیم دهی و سپس عیسی (ع) تحت تربیت یحیی (ع) به مقاماتی رسید که شاگرد مقدم بر استاد شد.» و لذا همیشه خداوند توسط فرستادگانش مأمور تربیت مردم و راهنمای راه نجات در زمین دارد. بعد از پیامبر ما محمد (ص) که افضل انبیا بود، علی (ع) که خاتم اولیا و افضل اولیا بود در ولایت و ارشاد (و نه رسالت و شریعت) جانشین او شد و به همین ترتیب هر کس که به این مقام رسید جانشین خود را تعیین کرد و اینکه ما به دوازده امام معتقدیم نه از این بابت است که فرزند، جانشین پدر می شود بلکه از جهت نصّ و تعیین است که سلف، خلف را تعیین می کند و در بدو غیبت کبرای امام دوازدهم جنید بغدادی از طرف حضرت مأمور شد که در زمان غیب کبری به نام آن حضرت بیعت بگیرد و جانشین خود را هم تعیین کرده و به او نیز اجازه تعیین جانشین بدهد و این سلسله اجازه تا زمان ظهور حضرت ادامه خواهد داشت و امروز این اجازه به من (حضرت صالح علیشاه) رسیده است. البته عین عبارات ایشان یادم نیست و نقل به مضمون شده است.

وی پرسید: آیا می توانم مسیحی بمانم و درویش شوم. ایشان فرمودند: «عیسی (ع) و محمد (ص) هر دو مأمور الهی بودند، بنابراین مسلمان شدن العیاذ باللّه نفی عیسی (ع) نیست. بلکه محمد (ص) همان عیسی (ع) و افضل از اوست. کسی که به سلک عرفان و درویشی در آید همه سلسله و اسلاف را می پذیرد که در این اسلاف محمد (ص) و علی (ع) و یازده جانشین او همچون خورشید و ماه می درخشند و عیسی (ع) و سایر انبیاء نیز در همین سلسله قرار دارند.» آنگاه وی تقاضای تشرّف به فقر کرد که قبول فرمودند.

همسر وی نیز از همان اول ورود به اندرونی نزد بانوان هدایت شد که مقنعه

و چادری به او دادند و او را در استفاده از آن راهنمایی کردند. مشارالیه‌ها نیز تقاضای تشرّف به فقر نمود که آن نیز مورد قبول قرار گرفت.

به هر دو دستور غسل اسلام داده شد و دستور دادند که بعد از غسل حضور مرحوم حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده (رضاعلیشاه) شهادت ثلاث را ادا کنند. من قبلاً روی ورقه‌ای شهادت را با رسم الخط عربی (أشهد ان لا إله إلا الله) و رسم الخط فرانسه (Ach-hado an la elah-a ellal lah) نوشته و زیر آن هم معنای آنها را به زبان فرانسه نوشتم و گفتم: بخوانند تا بدانند چه می‌گویند و چه شهادتی می‌دهند. بعد از این شهادت با همان غسل اولیه اسلام او را پذیرفتند. در آن جلسه و به هنگام تلقین ذکر شادروان حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده (رضاعلیشاه) پیر دلیل و من به عنوان مترجم حضور داشتم. بعد از تشرّف آنان به فقر (روز جمعه بود) در مجلس عمومی فرمودند: نام اسلامی شما محمود و نام همسرتان مریم و نام مشترکتان (نام فامیلی) روشن است: محمود روشن و مریم روشن. آنگاه فرمودند: نماز ظهر را اقتدا کنید و برای دریافت وظایف شرعیتان خودتان در صدد کسب اطلاع برآیید. آنگاه در موقع نماز ظهر فرمودند: پهلوی فلانی (مخلص) بایستید و هر چه او گفت بگویید. چون من مقیم بودم و او مسافر (که قصر بخواند) از ایشان اجازه گرفتم در نماز جماعت که بر پا می‌شد من نیت نماز مستحّبّی کنم و دو رکعت بخوانم که بتواند یاد بگیرد و چون ایشان اجازه فرمودند مطلب را به وی گفتم. بدین طریق وقتی خود حضرت آقای صالح علیشاه به امامت جماعت قیام کردند وی نیز شرکت کرد.

بعد از رحلت حضرت آقای صالح علیشاه در سفری که به پاریس کردم، از طرف مرحومه مادرم یک عرق چین ترمه و یک کفش متداول ساخت محل به نام کفش ساده که مورد استفاده حضرت آقای صالح علیشاه بود به عنوان یادبود برای

وی بردم. در سفر دیگری هم که رفتم مرا به اتاق خواب خود برد و دیدم که عکس حضرت آقای صالح علیشاه را بالای سر خود دارد. او همچنین نشان داد که عرق چین را در یک تاقچه و کفش را در تاقچه دیگری به نحوی گذاشته است که نشان دهنده تجلیل کامل از آن یادگارها است. بر اساس مشاهده بعدی خود و همچنین نقل قول مرحومه مادر و مرحومه مادر بزرگ مادریم، همسرش مریم روشن نیز نشان می‌داد که واقعاً روشن است. او در میان جمع خواهران بدون اینکه آنها زبان همدیگر را بدانند، هر یک به زبان خود صحبت می‌کردند و مطالب را با نگاه تفهیم می‌نمودند.

ای بسا هندو و ترک هم زبان ای بسا دو ترک چون بیگانگان پس زبان همدلی خود دیگر است همدلی از هم زبانی بهتر است و این هم صحبتی بدون زبان و ارتباط و تفاهم با مبادله نگاه یا به زبان دل چنان خاطره خوشی نزد مریم روشن گذاشته بود که همواره حال مادرم و حال به قول او "مادام انشاءالله" (مادر بزرگ مادری همسر که مادر بزرگ من نیز بودند در جملات خود جمله "انشاءالله" را زیاد به زبان می‌آوردند) را از من و همسر می‌پرسید.

سفر دیگری که به پاریس رفتیم، شهریور ماه بود. آن شادروان با همسرش در منزل بیلاقی خود در شهر آوینیون^۱ بود. به او تلفن زدم و احوالپرسی کردم. از مدت توقف ما در پاریس پرسید و دعوت کرد که به آوینیون برویم. چون من عذر آوردم، پرسید که اگر توقف شما در پاریس کوتاه است، هرچه زودتر برای دیدن شما به پاریس برگردم. جواب دادم که توقفمان طولانی است لذا برای قرار ملاقات وقتی تعیین شد (حدود یک ماه بعد) که به منزل او در پاریس برویم. بعداً

1. Avignon

توجه کردیم که روز موعود در ماه رمضان است. ناراحت شده و با خانم تصمیم گرفتیم که میعاد را عوض کنیم. ولی کوتاهی در انجام این تصمیم موجب شد که به آن عمل نکردیم. روز موعود ساعت مقرر (که حدود یک ساعت به افطار مانده بود) رفتیم. وقتی وارد اتاق شدیم، مرحومه مریم روشن به میزی گرد که در گوشه اتاق قرار داشت و خوراکی روی آن چیده شده بود، اشاره کرد و گفت: هر وقت موقع افطار شد بگویید که آن میز را نزد شما آوریم. از اینکه مقید به ماه رمضان و مطلع از حلول آن بود و همچنین از اینکه ما را از ناراحتیمان خلاص کرد، خیلی خوشحال شدیم.

آن شادروان بعد از سفر خود به گناباد به همه و به خصوص به ما ایرانی‌ها خیلی محبت می‌کرد به طوری که دانشجویان ایرانی در هر دانشگاه که بودند اگر مشکلی داشتند به او مراجعه می‌کردند و من از بعضی دانشجویان بدون اینکه اسم پیاتیه را بدانند شنیدم که می‌گفتند استادی هست که به ما خیلی کمک می‌کند و بعداً می‌گفتند: نام او پیاتیه است. و من خود چند نفر از دانشجویان را به او معرفی کردم و حداکثر ارفاق را معمول داشت.